

## مائونیست های نپال عقب نشینی عظیمی نموده به دولت بورژوازی پیوستند

مائو: "همه چیز براساس این که آیا خط ایدئولوژیک و سیاسی درست باشد یا نه تعیین می گردد."

پس از هفته ها مذاکره، در روز ۲۱ نوامبر به یک قرارداد صلح نهایی و در روز ۲۸ نوامبر به یک قرارداد نظامی دست یافته شد. اکنون گفت و گو در بر سر پارلمان جدید، دولت موقت و قانون اساسی آینده در جریان است. برای مارکسیست های حقیقی به هر حال این معامله سنوال برانگیز است. از چه طریقی این دولت ائتلافی، با احزاب طرفدار بورژوازی، آرزو و آمال توده ها را برآورده خواهد کرد؟

نپال یکی از فقیرترین کشورهای جهان است. سرنگونی نظام "پانچیات" (که در پی کودتای ۱۹۶۰ پیش آمد و قدرت نهایی را در دست پادشاه قرار داد) در ۱۹۹۰ امید را در میان توده بالا برد، اما در ظرف چند سال این امید به واقعیتی تلخ و عمیق از سوی احزاب، پارلمان و گلوبالیزه شدن نظام سرمایه داری تبدیل گردید. این است دلیل قیام آوریل.

### دگرگونی مائونیستی

{ "پراچاندا" رئیس حزب کمونیست نپال (که حزبی مائونیستی است) در نیمه شب ۲۱ نوامبر، در حالی که "یک قرارداد صلح همه جانبه" ای را به

همراه نخست وزیر آن کشور امضاء می کرد گفت: "این پایان ۱۱ سال جنگ داخلی را در کشور ما قلم می زند." حزب کمونیست مانوئیست نیال و اتحاد هفت حزبی موجود که در حال حاضر کشور را اداره می کند، با هم توافق کردند که تا اول دسامبر یک دولت انتقالی برپا نموده و ایجاد مجلس مؤسسان را جهت تصویب قوانین و نظام دولتی جدید تا ماه ژوئیه آینده، به رأی گذارند. (سرویس خبری جهانی برای برندن، ۲۷ نوامبر ۲۰۰۶). این است طرز صدور خبر قرارداد صلحی که قرار است پایان عصری را در تاریخ اخیر نیال قلم زند، به وسیله سرویس خبری مانوئیستی.

مانوئیست ها در نیال از با قدرت ترین گروه های مسلح "تروریستی" (به قول امپریالیست ها در سطح جهانی) به رمز دولت جدیدی که به سوی "یک نیال دموکراتیک آزاد" می رود، تبدیل شده اند. این تغییر به قدری ناگهانی و شدید بوده است که خیلی از سازمان های بین المللی هنوز هم این مانوئیست ها را "تروریست" می خوانند! در حقیقت، رهبران مانوئیست به سرعت به "سیاستمداران مورد احترام" تبدیل شده اند و خط سیاسی کاملاً جدیدی را اتخاذ نموده اند. پراچاندا در اولین سفر قانونی خود به هندوستان گفت: "ما به هندوستان با پیام تغییر یافته ای می رویم"، سپس افزود "ما سابقاً هندوستان را قدرتی ارتجاعی می خواندیم، تنها به این دلیل که هندوستان از سلطنت مشروطه دفاع می کرد. اکنون که هندوستان دیگر این موضع را ندارد، لزومی ندارد که این کشور را ارتجاعی بدانیم" (سرویس خبری هیمالایا، ۱۷ نوامبر). این باعث جا خوردن صدها مانوئیست در هند می شود که با حکومت هند مواجه هستند و یا هزاران کشمیری که این سؤال

برایشان مطرح می شود که پس چه نوع رژیمی آنها را تحت ستم قرار داده است.

در سال های اخیر، نیروهای نظامی حکومت که قبلاً به "ارتش سلطنتی نپال" موسوم بودند، پایتخت و چند شهر بزرگ را در محاصره داشته و بخش هایی از حومه این شهرها را با سنگرهای سنگین غیر قابل عبور ساخته بودند. به طوری که برای رفتن به این مناطق تنها با هلی کوپتر ممکن بود. این حومه ها تحت کنترل مائونیست ها قرار داشت. به قدرت رسیدن "گیانندرا" شاه بر اساس قول او به مبارزه موثرتر با چریک ها بود. ارتش سلطنتی نپال از ایالات متحده آمریکا، بریتانیا، هند، چین کمک های قابل ملاحظه ای دریافت کرد، زیرا که همه اینها خواهان تضمین "ثبات" در منطقه بودند.

امروزه به نظر می رسد که همه از این ائتلاف ملی حمایت می کنند. تنها حزب کوچک کارگران و دهقانان نپال تصمیم گرفت که به دولت موقت نپیوسته و "نقش محکم"ی را در اپوزیسیون قوه مقننه این دولت موقت ایفا نماید. (تایمز هیمالیا، ۲۳ نوامبر). رئیس حزب کارگران و دهقانان نپال گفت که از آن جایی که این کشور در حال حاضر در "ضعیف ترین مرحله" تاریخی خود بسر می برد، احزاب سیاسی باید با احتیاط تمام عمل کرده و مواظب باشند تا خارجیان در امور این کشور دخالت نکنند. (چیانویو، ۲۳ نوامبر). این اشاره ای بسیار مودبانه به دخالت مستقیم، هند، آمریکا، سازمان ملل و سایر نیروهای اصلی امپریالیستی در روند ایجاد صلح است.

"روند صلح"ی که در جریان است و توافقات دولت تنها برای این است که چگونه می توان دستاوردهای قیام انقلابی آوریل را بین خود تقسیم کرد.

پراچاندا که در گذشته یک چریک جنگجو بود حال به یک سیاستمدار بورژوای مورد احترام تبدیل شده است. موضوع بحث بر سر میز مذاکره، این نیست که آیا نظام سرمایه داری می باید برچیده شود یا نه و یا این که چگونه می توان به رهایی طبقه کارگر دست یافت، بلکه بحث صرفاً بر سر این است که آیا در شاه نیپال باید برجای بماند یا نه و این که در این مورد چگونه باید تصمیم گرفت. با گسترش نظریه پذیرش نظام سرمایه داری در نیپال به وسیله حزب کمونیست آن کشور، بحث تلخی در میان مانوئیست ها در سطح جهان دامن زده می شود. این بدان دلیل است که این روند منطق خود را دارا است و به نظر می رسد که رهبران مانوئیست یک نکته بنیادی را پذیرفته اند و آن قابلیت ادامه حیات نظام سرمایه داری است.

### یک مسئله تئوریک

تئوری قالب در میان تمام گرایشات کمونیستی در نیپال "تئوری دو مرحله ای" استالینیزم بود. عقیده بر این بود که چون وظایف انقلاب از نوع وظایف انقلاب بورژوا دموکراتیک ملی است، پس رهبری انقلاب باید در دست بورژوازی قرار گیرد. هدف پرولتاریا بنابراین، این بود که خود را متحد بورژوازی نماید تا وظایف انقلاب بورژوازی به طور کل به انجام رسد. سپس در مرحله ای در آینده، پس از پیشرفت نظام سرمایه داری، انقلاب سوسیالیستی به رهبری پرولتاریا به انجام خواهد رسید.

اما بورژوازی در کشورهای به اصطلاح "جهان سوم"، توان انجام وظایف انقلاب دموکراتیک ملی را ندارد. بعد از برقراری نظام سرمایه داری به عنوان

نظامی جهانی، جهان نقداً به وسیله قدرت های بزرگ امپریالیستی تقسیم شده است. بورژوازی کشورهای عقب افتاده خیلی دیر وارد این مرحله از تاریخ شده اند. بورژوازی کشورهای هایی مانند روسیه در اوایل قرن بیستم و نپال و هند امروز، چه در آن زمان و چه امروز خیلی ضعیف بوده و هستند و متکی به امپریالیزم و زمینداران می باشند. آنها کاملاً ارتجاعی بوده و قادر به رهبری یک جنبش انقلابی نیستند. در نتیجه این وظیفه به دوش پرولتاریای انقلابی می افتد که این وظایف را به ثمر برساند. اما در این راه، پرولتاریا بلافاصله مجبور به انجام وظایف سوسیالیستی می گردد. وضعیت نپال پیش از این قرارداد صلح، دارای چندین خصلتی بود که می توانست به سرعت آن را به طرف سوسیالیزم سوق دهد.

به قول سرویس خبری مائونیستی نامبرده در بالا "پس از ده سال جنگ مردمی، بخش های بزرگی از حومه شهرهای نپال به وسیله "ارتش رهایی بخش مردمی" به رهبری حزب کمونیست مائونیست آن کشور آزاد شده بود. در مناطقی که تحت کنترل ارتش آزادی بخش بود، ارگان های قدرت مردمی ایجاد گردید و دگرگونی حقیقی نظام اجتماعی عقب افتاده ای را که قرن ها به وسیله شاهی که معتقد بود که روح خدای مذهب هندی ها در جسمش حلول کرده بود، اعمال می شد عقب رانده شد. دهقانان فقیر، ملیت های تحت ستم و قربانیان نظام قبیله ای فاسد و تبهکار، بلند قامت ایستاده و به همراه برخی از طبقه بالا که از برهنیزم بریده بودند، قدرت را گرفتند. ظرف چند سال، موقعیت وحشتناک پیشین زنان نپال، با دخالتشان در انقلاب و ثبت نامشان در ارتش رهایی بخش نپال (در حالی که ۳۵٪ این ارتش را زنان تشکیل می دادند) دستخوش تغییراتی مبهوت کننده شد و فرهنگ دموکراتیک تازه ای

ایجاد گردید که در آن مردان و زنان هر چه بیشتری موفق شدند با کسانی ازدواج کنند که خود می خواستند و توانستند در مقابل موانعی که قبیله یا خانواده ایجاد می کرد، به ایستند."

از نقطه نظر مانوئیستی این تشریح دقیقی است از موفقیت تاکتیک های گذشته در نیال. بنابراین حتی با استفاده از برنامه آنها هم فقط یک چرخش انقلابی می توانست نظام فئودالی و نظام سرمایه داری را برچیند و این دقیقاً همان چیزی بود که در ماه آوریل رخ داد. فرصت ایجاد شد.

به جای این اگر شما جایی برای مانور سیاستمداران بورژوا بگذارید، آن ها انقلاب را به مسیر امنی منحرف می کنند. در اوج جنبش ماه آوریل، همین سیاستمداران بورژوا زیر میز پنهان شده بودند، ولی حالا حیات دوباره خود را مدیون مانوئیست ها می دانند.

این است معنای پشتیبانی مبهم مانوئیستی از قیام آوریل. آنها ظرف شش ماه، از بحث در زمینه نیاز به یک انقلاب دهقانی، به گفتگو در زمینه همکاری با یک دولت بورژوایی تغییر جهت دادند. البته اصلاً جای تعجب ندارد، ولی از آن جایی که این یکی از چهره های اصلی تنوری مانوئیستی است: یعنی با ناامیدی به دنبال یک سیاستمدار بورژوای مورد احترام بودن که به آنها اجازه دهد تا در بازی های پارلمانی شریک شوند، تحت این بهانه که از به اصطلاح "جناح مترقی" بورژوازی دفاع می کنند.

بازی طبقه حاکم کاملاً روشن است: یعنی بردن مرکز توجه از خیابان ها به کمیته های پارلمان و میزهای مذاکره. این امر تنها موقعیت احزاب بورژوایی را تقویت می کند؛ چه در میان خود این احزاب و چه در جامعه به طور کلی. قصد آنها ایجاد وقت و فرصت بیشتر برای خود و در حد امکان، از حرکت

و داشتن توده ها است. البته اگر شاه مغرور نپال بیش از اندازه مانعی بر سر راه گردد، هوشمندترین اقشار طبقه حاکم و امپریالیست های هندی فشار را بر روی ایجاد جمهوری می گذارند که به این ترتیب، نظام سرمایه داری و زمینداران بزرگ دست نخورده باقی می مانند. در حال حاضر این کاری که کنگره نپال دارد انجام می دهد، در این حال شاه به اندازه کافی فرصت خواهد داشت تا برای خود حمایت ایجاد نماید.

آن چه که در مورد انتخابات مجلس موسسان پیش خواهد آمد، تا حدودی شبیه آن چیزی است که اکنون در بلیوی دارد رخ می دهد. اگر ارتجاع انتخابات را ببرد، برای نابود کردن مانویست ها و جنبش کمونیستی به طور عموم حرکت خواهد کرد. اتفاقاً حقیقت این است که مدافعان بین المللی قبلی شاه (هند، آمریکا و چین) می توانند به جای شاه از هر کس دیگری دفاع کنند، تا زمانی که منافع اقتصادی اشان دست نخورده باقی بماند.

اساساً موضع (مانویست ها و بورژوازی) یکی است و آن، این است که نظام سرمایه داری دست نخورده محفوظ بماند و بحث صرفاً بر سر این است که آیا شاه باید برود یا نه و بر سر مسئله به اصطلاح نپال "جدید" می باشد. در یک کلام، تنوری دو مرحله ای. احزاب بورژوایی در حالی که در زمینه خلق سلاح مانویست ها سازش نمی کنند، مسئله رفتن یا ماندن شاه را به رفوراندم می گذارند. لذا در حالی که مانویست ها هم اکنون و در بدو امر باید چیزی کثرت را از دست بدهند، بورژوازی در عوض قول چیزی را برای آینده می دهد که در عمل ربطی به ماهیت مسئله اساسی ندارد: یعنی مسئله نظام اقتصادی و اجتماعی.

### اکنون چه در انتظار نیپال است؟

ایجاد انشعاب در کنگره نیپال ممکن است و مسئله جمهوری می تواند این حزب را به دو بخش تقسیم کند. یکی جناح هوشمند و دوراندیش تر، نزدیک به امپریالیزم که حاضر است در صورت لزوم جمهوری شود و جناح دیگر که در حال حاضر موضع تدافعی دارد، یعنی حزب ملی و جناح راست کنگره نیپال که به دستگاه حکومت نزدیک است. یک جمهوری فی نفسه نخواهد توانست مسئله زمین، غلبه امپریالیزم و نبود آینده ای برای توده های نیپالی را حل کند، لذا از این نظر، این بحثی بی ضرر برای طبقه حاکم نیپال خواهد شد و شاه هم در صورت ادامه انشعاب در میان جناح های جمهوری خواه، ممکن است بازگردد.

از طرف دیگر، مانوئیست ها به یک جمهوری نیاز دارند تا بتوانند طرفداران خود را مجاب کنند که به هدف بلافصل خود دست یافته و این که مبارزات ده ساله در واقع ارزش داشته است. همزمان، آنها مجبورند که محظورات خود را در قبال قرارداد صلح حفظ کنند (یک چیزی که به اختلاف بین رهبران محلی و عده ای دهقان کشیده شود و همچنین در موضعی باشند که بتوانند به عنوان حریف مستقیم حزب کمونیست نیپال (مارکسیست لنینیست متحد) قرار گیرند.

مانوئیست ها در جبهه گزینگری، مانند ماهی ای که از آب دور مانده باشد، می مانند و باید به ۱۰۰۱ شرایطی که سازمان ملل و امپریالیست ها تحمیل می کنند، تن در دهند. از موضع قوی سابق، اکنون به وضعی رسیدند که مجبورند باج سبیل دادن را قبول کنند. مانوئیست ها حتی در رقابت مستقیم با حزب کمونیست نیپال (مارکسیست لنینیست متحد) قرار دارند. آنها برای این که

در محیط بورژوازی مورد احترام باشند، باید لحن تند "رادیکالیزم" سابق خود را تغییر دهند و این کاری است که نقداً انجام داده اند و تأثیر منفی خود را بر روی پایه هایشان گذاشته است. آنها هر کاری بکنند، باز هم برای بورژوازی کافی نخواهد بود. با وجود قدم های عظیمی که به عقب برداشته اند، باز هم روزنامه های محلی، مانوئیست ها را متهم به اندازه کافی میانه رو نبودن می کنند.

پراچاندا در یک سخنرانی عمومی بعد از قرارداد، توضیح داد که او برای جلو بردن و پیشرفت نپال چه فکری داشت: "برای برخورد با مسئله زنان، مردم بومی "دالیت"، اقلیت های ملی تحت ستم و عقب مانده "خوناخاتیس"، "مدهشی" که در حقشان کوتاهی شده است، از طریق برچیدن تبعیض طبقاتی، قومی، زبانی، جنسیت، فرهنگ، مذهب و منطقه و از طریق بازسازی ساختار حکومتی بر پایه شمول سازی همگانی، کراسی و پیشرفت، از طریق پایان بخشیدن به ساختار حکومتی متمرکز و یکدست کنونی." (سرویس خبری دنیایی برای بردن ۷ نوامبر ۲۰۰۶) این است ذهنیت آنها از ایجاد تغییر در نظام سرمایه داری: از طریق ایجاد رفورم. این، برای کسانی که در گذشته جملات مارکس و انگس را در هر حرف خود می آوردند، افت به شمار می آید.

برای آنان که خود را مارکسیست می دانند، مهم است که در باره نتیجه این انتخابات بیاندیشند و از آن هم مهم تر این که به این تغییر اجتماعی چگونه می توان نایل آمد. برای آنان که معتقدند که محرک تاریخ، مبارزات طبقاتی است، واضح است که انتقال از سطح خیابان ها به نهادهای بورژوازی، نه تنها قدم به عقب است، بلکه اشتباهی است جدی. بحث نمی باید بر سر این باشد که

آیا ما می باید از پارلمان استفاده کنیم یا نه. مارکسیست ها هرگز نیاز به کار در پارلمان را رد نکرده اند. اما کار در پارلمان نمی تواند تنها کار و هدف نهایی باشد. تمرکز می باید علاوه بر کار در پارلمان بر روی تحریک و بسیج کارگران و دهقانان فقیر بوده تا هم زمان به آنها در ساختن بدیل در ساختارهای قدرت کمک شود.

بی شک خط سیاسی رهبری مانوئیست ها و جنبش کمونیستی رسمی که امروزه چندان فرقی با هم ندارند باعث جنگ میان این دو (و نیروهای کوچکی که به این دو می پیوندند) می شود. اکنون نیاز به یک گرایش مارکسیستی حقیقی وجود دارد که بتواند بر روی این بحث ها تکیه کرده و کشور را به جلو ببرد. وضعیت در نیپال به سرعت، ظرف چند هفته، تغییر کرده است و این نشان می دهد که چگونه شرایط در هر کشوری از جهان می توان به سرعت تغییر کند.

### مسئله چریک ها

به نظر می رسد که مسئله خلع سلاح چریک های مانوئیست با اختلاطشان در "ارتش سلطنتی" حل شده است. اما به هر حال، این امکان کاملاً وجود دارد که رده های پایین حزب کمونیست نیپال (مانوئیست ها) این طرح پیشنهادی را نپذیرند. برخی ممکن است بر علیه رهبری شورش کنند.

حقیقت این است که توافق بر سر اختلاط نیروهای چریکی با ارتش حکومتی، بزرگترین سازشی است که مانوئیست ها به آن تن داده اند، زیرا آنها تا بیخ و بن مسلح بوده و کنترل ۷۵٪ کشور را به دست داشتند. به علت بحران انقلابی ای که اوایل امسال رخ داد، رژیم حاکم در حقیقت مجبور شد که

با مانویست ها به مذاکره بنشینند. بهترین نتیجه همه اینها، قرار است "جمهوری دموکراتیک"ی باشد که تحت نفوذ هند و با همان طبقه حاکم پیشین روی کار آید. این، آن چیزی است که رادیکالیزم مانویستی در نهایت به آن منجر شده است. این نشان می دهد که یک گروه سیاسی که در تئوری نقص داشته باشد، تا کجا می تواند کشیده شود.

در آینده چریک ها بیشتر و بیشتر به سازمان ملل و حکومتی که عضو آن شده اند، وابسته خواهند شد. برای حفظ این توازن، رهبران مانویست مجبور خواهند شد تا از اعتبار هر چه بیشتر خود برای حفظ وفاداری خیلی از سربازان و افسران رده پایین استفاده کنند. نقداً امکانات برای چریک ها فراهم شده است. دولت ۷۰ میلیون روپیه در اختیار مانویست ها گذاشته است تا جهت اداره اردوگاه های ارتش رهایی بخش در هفت منطقه، مورد استفاده قرار گیرد. مانویست ها مدعی هستند که ارتش رهایی بخش ۳۵ هزار تن نیروی قوی دارد. سازمان ملل هنوز تعداد جنگجویان و سلاح آنها را اعلام نکرده است. این کار، به محض امضای توافقنامه سه گانه میان سازمان ملل، دولت و مانویست ها صورت خواهد گرفت. (روزنامه نیال، ۲۷ نوامبر)

مبارزه طبقاتی در نیال چه مسیری را در آینده نزدیک طی خواهد کرد و این که سلطنت طلبان از چه مانوری برای بازگشت خود استفاده خواهد کرد، برای روی پاسخ چریک ها تأثیر خواهد گذاشت. اما به هر حال، این حقیقت که رهبران مانویست حاضر شده اند اسلحه خود را تحویل دهند، نشان می دهد که آنها تا چه حد می خواهند اعضای کلیدی این "جمهوری" باشند.

نماینده شخصی کوفی عنان، دبیرکل سازمان ملل، به نام "ایان مارتین" و سایر اعضای سازمان ملل در این کار از نزدیک و به طور مستقیم حضور

داشته اند. قدم بعدی، پس از تهیه "قرارداد همه جانبه" و تهیه پیش شرط ها، تهیه قراردادی است سه گانه و به تفصیل به منظور طریق اداره سلاح ها و نیروهای نظامی بین مانوئیست ها، دولت و سازمان ملل. سازمان ملل در ابتدا ۶۰ تن نماینده اضافه، برای کار نظارت خود خواهد داشت. سازمان ملل دو کار نخواهد کرد، یکی این است که به عامل اصلی این جنگ مردمی کاری نخواهد داشت و دیگری حمایتی توده ای است که حزب کمونیست رسمی کشور دارد.

جالب است اشاره شود که این اولین باری است که مانوئیست ها کاری کرده اند که استالینیست ها همیشه مشتاقش بودند، یعنی پیوستن به دولت بورژوایی. تا کنون عقیده آنها بر نداشتن همکاری است، علیرغم این که با جناحی که "جناح مترقی بورژوازی" می خوانند، قرارداد بسته اند. با شعله ور کردن جنگ مردمی یا جنگ را می برند و یا در آن خود نابود می شوند. مسیر شفافی که اخیراً در پرو دنبال شد، تجربه است که این امر را بارز می سازد. جالب این جا است که آن گروه اهل پرو که اکنون اکثرشان در زندان هستند، شروع به پیشنهاد صلح دادن کرده است.

در هندوستان، در کشوری که مانوئیست ها تا حدی پایه دارند و جایی که آنها توانسته اند خود را متحدانه سازماندهی کنند، تأثیر حرکت مانوئیست های نپالی در میانشان انشعاب ایجاد خواهد کرد، اما همان طوری که گفتیم این اختلاف بین آنها خواهد بود که خواهان ادامه جنگ هستند با آنهایی که خواهان سازش با حکومت می باشند. برای برخی از مانوئیست ها این "خیانت" نپالی ها موضوع مهمی بشمار می آید و مطبوعات راستگرای نپالی از انشعاب میان سازمان های مانوئیستی در سطح بین المللی خبر می دهند.

این شاید باعث آن شود که برخی از مانوئیست ها به اشکالات اساسی در تئوری مانوئیستی برخورد کنند و در آخر به یک جمع بندی مارکسیستی انقلابی از اتفاقات افتاده برسند.

### آینده توده های نیپالی چه خواهد بود؟

این سنوالی است که هم مانوئیست ها و هم سیاستمداران بورژوا سعی در نادیده گرفتن می کنند. در رأس این برنامه، قرارداد کنونی قرار دارد. بورژوازی از آن برای کسب کنترل مجدد استفاده می کند. رهبران مانوئیست معتقدند که به آنها نقش بیشتری در میان جامعه بورژواها می دهد. موضوع شرایط حقیقی توده ها به نظر می رسد که به فکر هیچ کس نمی رسد. اما در نیپال مبارزات طبقاتی در دستور برنامه قرار دارد. این "جمهوری" (در بهترین حالت خود) نخواهد توانست مسائل اقتصادی و اجتماعی ابتدایی توده ها را حل کند. همواره همان جمهوری بورژوایی باقی خواهد ماند، با همان طبقه حاکمی که قدرت اقتصادی حقیقی را در دست خواهد داشت. در آخر گفته مانو درست از آب در خواهد آمد و ثابت خواهد شد که خط مانوئیست استالینیستی خطی نیست که توده ها برای گرفتن قدرت می توانند به آن متکی گردند. خط سیاسی اشتباه، خط تقدم اشتباه و اتحاد اشتباه به بن بست می کشد.

تمام تجارب تاریخی نشان می دهد که وظایف دموکراتیک و سوسیالیستی به هم پیوسته است. در غیر این صورت، شما سقط جنین می بینید، مثل آن چه که در آفریقای جنوبی انجام می شود. کشوری که در آن یک قشر کوچکی از خرده بورژوازی ترقی کرده و دارد به همراه همان طبقه حاکمی که در گذشته

نظام منفور آپارتاید را برقرار کرده بود، کشور را می گرداند. اما اکثریت بسیار زیادی از سیاهپوستان این کشور همواره منکوب شده، بیکارند و یا دستمزدشان زیر حد لازم است و غیره.

دستاوردهای واقعی و حقیقی دموکراتیک را تنها از طریق بخشی از مبارزه برای رسیدن به جامعه ای که از اساس تغییر کرده باشد، می توان کسب نمود و آن بخش از حقوق دموکراتیکی که از طریق مبارزات توده ای کسب شده باشد، اگر سرمایه داران و زمینداران بزرگ هنوز حق باقی ماند در قدرت را داشته باشند، همواره در معرض تهدید قرار خواهد داشت. البته جمهوری یک "رفورم" عمده به شمار می آید و ممکن است برخی اشکال فنودالی گذشته را از بین ببرد، اما این کار تنها بعد از یک مبارزه سخت با زمینداران به دست خواهد آمد.

تمام اینها می توانست قابل اجتناب باشد، اگر چنان چه انقلاب آوریل به رهبری یک سازمان مارکسیستی انجام شده بود. یک رهبری حقیقی مارکسیستی که در رأس طبقه کارگر و دهقانان قرار می داشت، می توانست نه تنها روابط قدیم فنودالی را به زیر کشد که هم چنین نظام سرمایه داری را.

مسائلی مانند زمین که در جنگ چریکی مد نظر بود و چگونگی انجام رفرم زمین، با اعلان برقراری جمهوری بورژوایی کاملاً حل نشده باقی خواهد ماند. جنبش انقلاب آوریل دوره تازه ای را باز کرده است. تقسیم بندی های از بالا می توانند بحران انقلابی را عمیق تر کنند، اما مانوئیست ها و سازمان های چپی، می باید دست از سیاست اشتباه همکاری طبقاتی خود برداشته و سعی در درست کردن یک "آفریقای جنوبی" کوچک در منطقه هیمالایا نکنند. نقشی که انقلابیون نپال می توانند بازی کنند، حکم چرکه ای را دارد که

می تواند انقلاب هندوستان را دامن زند. اگر توده های نیپالی قدرت را می گرفتند، برای توده های آسیای جنوبی با توجه به جو نزاع بین هند و پاکستان و جنگ بر علیه ترور، به مانند چراغ راهنمایی به سوی انقلاب می ماند.

در نهایت بستگی به مسئله درک مارکسیستی از داشتن اعتماد به توانایی کارگران و دهقانان در ایجاد تغییر در جامعه دارد. وقت آن رسیده که معتقدیم شویم که ستم دیدگان و کارگران بار دیگر می توانند به هفت آسمان هجوم برند، درست مانند همتای خود در آمریکای لاتین. در نیپال این خطر حقیقی وجود دارد که یک جنبش انقلابی، به خاطر چند صد رهبر مانوئیستی که می خواهند سیاستمداران "مورد احترام" شوند، از مسیر اصلی خودش خارج گردد. در تمام این جریانات، وضع برای توده ها در حد بسیار ناچیزی تغییر خواهد کرد. آخر مگر نه این که معامله مورد نظر که به وسیله امپریالیزم طراحی شده، هدفش تضمین حفظ منافع اقتصادی بنیادی طبقه حاکم است؟ در نتیجه، نیپال همواره همان حلقه کوچک در زنجیر بازار اقتصاد جهانی باقی می ماند. اما یک حلقه ضعیف بوده و قابل پاره شدن است. اما این بستگی به احزاب کمونیست دارد.

از: پابلو سانچز

ترجمه: سارا قاضی

آدرس ای نترنتی کتابخانه: <http://www.iwsn.org/nashr.htm>

آدرس پستی: BM IWSN, London WC1N ۳XX, UK

ایمیل: [yasharzarri@yahoo.com](mailto:yasharzarri@yahoo.com)

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری